

عقلیه عقاید سخیفه فلاسفه را پیروی نمودند و آن عقاید را در بین عامه ناس مشتهر ساختند و نسبت آنها را به سید دادند و بعضی از مذاهب مختلفه نیز آنها را در این مسلک معاشرت نمودند و این مسئله اگرچه در نفوس مردمانی که عارف باحوال و عقاید سید بودند اثری نبخشید ولی تا یک درجه او را در نزد عوام متهم ساخت سید جمال الدین علاوه بر مقامات فضلی و علمی از عوالم سیاسی نیز بی بهره نبوده و میل مفرطی بدخول در فن پلتیکی داشت و چون در آن ایام مداخله انگلیسها در مصر اوضاع پلتیکی آنجا را منقلب و استقلالش را منهدم ساخته بود سید خواست تغییری در احوال آنجا دهد و آن مملکت را مستخلص سازد بمناسبت عضویت و ریاستی که در یکی از اجتماعات و مجامع فراماسونی داشت بترتیب نشرهای فرانسه انجمنی تشکیل داد اصحاب و دوستان خود را از علما و اعیان و غیرهم در آن انجمن دعوت نمود و قریب سیصد نفر در آنجا عضویت یافتند و بواسطه تعدیاتی که از انگلیسها نسبت بابناء و وطنش شده بود عداوتی مفرط با آنها داشت و جهاداً با آنها اظهار معادات مینمود چنانکه از سلو کشان با او در هندی این مسئله خوب مکشوف میگردد پس لوائیحی بر ضد انگلیسها منتشر نمود و آن لوائیح را در روزنامهجات بزبان انگلیسی ترجمه نمودند و باندازه جالب دقت نظر سیاسیون ملت انگلیس گردید که مستر کلادستون بنفسه در مقام مدافعه از آن لوائیح بر آمد پس رفته رفته کار انجمن بالا گرفت و کونسل انگلیس را بوحشت انداخت مشارالیه بحکومت مصر رسید سعایت نمود و نیز جماعتی را برای افساد در انجمن فرستاده در این بین نیز احوال مصر روی بسختی نهاد و انقلاباتی در آنجا بظهور پیوست که بر قوت اتهام سید افزود پس از پیشگاه خدیوی توفیق پاشا امر باخراج او و ملازمش ابوتراب را صادر نمود و مشارالیه سنه (۱۲۹۶) هجری مطابق (۱۸۷۹) میلادی از مصر مهاجرت نموده به هندوستان آمد و در حیدرآباد دکن اقامت جست و در آنجا رساله در رد مذهب دهرین تعنیف نمود و در آنجا بود تا اینکه فتنه عراقی پاشا در مصر شروع شد آن هنگام حکومت هند مشارالیه را از حیدرآباد بکلکته خواست و در آنجا اقامتش داده تا اینکه کار مصر یکسره شد و جنگ انگلیس در آنجا با آخر رسید پس او را اختیار مهاجرت و مسافرت بهر جا که خواهد دادند مشارالیه میل مسافرت اروپا نمود و اول مسافرتش بلندن اتفاق افتاد چند روزی در آنجا توقف نموده بسمت پاریس حرکت کرد در این مسافرت شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر با او موافقت و مرافقت نمود و با هم وارد پاریس شدند پس انجمن وطنیه عروة الوتقی که در مصر تشکیل یافته بود روزنامه دائر بر دعوت مسلمین بسوی اتحاد اسلامی از او استدعا نمودند مشارالیه روزنامه موسوم بعروة الوتقی تأسیس و دوست قدیمی و واقعی خود شیخ محمد عبده را بتحریر آن نامزد فرمود هجده نمره از آن روزنامه را منتشر ساخت و در عالم اسلامیت و قعی شایان حاصل نمود انگلیسها آن روزنامه را سخت تعاقب نمودند و با کمال سختی انتشار آنرا در هندی مانع شدند و بدینجهت بهمان نمره هجدهم اختتام یافت مشارالیه در مدت سه سال توقف در پاریس مقالاتی در ریولتیک روس و انگلیس و عثمانی و مصر انتشار داد که غالبی از آنها را در جریده انگلیسی ترجمه و ضبط نموده اند و در بین او و حکیم فرانسوی دینان مناظراتی در اصول اسلامیة و سایر علوم اتفاق افتاد که او را مجبور بتصدیق بعنوان مقام علمیت و اتقان برهان و حجت خود نمود پس برای جواب از سوال لرد چرچیل و لرد سالسبوری در خصوص حضرت مهدی (عج)

و ظهور آن جناب موقهٔ بلندن مسافرت و بزودی مراجعت بیاریس نمود و در آنجا با اکثری از علمای حکما طریق مؤالفت و مرادت پیمود و در نزد آنها مقامی عالی حاصل گردانید پس قصد مسافرت نجد نمود و در این اثناء ناصرالدینشاه بر مراتب عالی و مقامات شایستهٔ سید مطلع گردید و از اعلالی و ادانی کفایت و لیاقت و فضل و هنر آن حضرت را استماع نمود طالب ملاقات و مایل ندامتش گردید لذا با نهایت میل و رغبت و شوق و سورت ملاقات سید را تلگرافاً تقاضا نمود پس مشارالیه مسافرت ایرانرا اختیار فرمود و بدانسوی حرکت کرد اول دفعه در اصفهان بر ظل السلطان ورود نمود مشارالیه مقدمش را بسی گرمی داشت پس از چندی بطهران مسافرت نمود ناصرالدینشاه او را بخوبی تلقی و استقبال نمود و در نزد او بقدری عزیز گردید که بر تمام اولاد و کسان خود مقدمش میداشت و نظارت ادارهٔ حریهٔ خود را برای تکمیل بدو تفویض نمود و او را وعده داد که بزودی بر مسند صدارت ایران ارتقایش دهد چیزی نگذشت که سید بواسطهٔ اطلاعات علمی و سیاسی و احاطه بر تواریخ عالم و اخلاق امم و طلاقت لسان و حسن بیان باندازهٔ در نفوس علماء و امراء و بزرگان ایران نفوذ و منزلت و مقامی حاصل نمود که کمتر کسی در آن عصر میتواند آن درجه را از مقام عالی تحصیل نماید منزلت مجمع بزرگان و مطاف اشراف و اعیان گردید و استماع کلامش را بر یکدیگر مسابقت مبحثند و از تقرب بحضرتش بر دیگران مباحثات میکردند رفته رفته امر سید شاه را بخيال انداخت و بر استقلال خویش از او در دل هر اسی برداشت و در بعض مواقع از او اظهار کراهت نمود سید بر خیال شاه آگاهی یافت و صلاح خویش در مهاجرت دید پس بعنوان تغییر آب و هوا اذن مسافرت خواست و بممالک روسیه مهاجرت نمود بدو بسکو ورود داد و نظر بسابقهٔ اطلاعات اهالی آنجا بحالاتش در نهایت احترام پذیرفته شد پس بسوی پترزبورغ روانه گردید و در آنجا نزد بزرگان از علماء و رجال معروف و پذیرفته آمد و مقالاتی صافیه دائر برپولتیک ایران و افغان و عثمانی و روس و انگلیس در جراید آنجا انتشار داد و در نزد سیاسیون آن مملکت بسی مطبوع و دلپذیر افتاد و عالم سیاست را بهیجان آورد در این بین بازار عمومی (اکسیونزیسیون) (سنه ۱۸۸۹ م) در بیاریس افتتاح یافت و سید جمال الدین بدانسوی شتافت در وقت مراجعت در (مونیخ) پایتخت بافاریا (یعنی باویر) باناصرالدینشاه ملاقاتش دست داد مشارالیه او را بایران دعوت نمود سید اجابت فرمود بمجرد ورود بطهران مردم بر او اجتماع نمودند و اطرافش حلقه زدند و چون مسافرت اروپا ذهن شاه را نسبت باوصافی نموده بود از این اجتماعات چندان نگرانی در مادهٔ او حاصل نمیکرد بلکه روز بروز بر تقرب او میافزود و در بسیاری از امور و مهام سلطنتی او را واسطه قرار میداد و در خصوص قوانین مملکتی از رأی و زین او استشارت میفرمود پس بعضی از رجال درباری خاصه صدر اعظم امین السلطان بر او رشک بردند و از او نزد شاه بنای سعایت گذاشتند و شاه را بر نفوذ استقلال و استبداد خود از او ترسانیدند و کلمات آنها باندازهٔ در مزاج شاه اثر نمود که خودداری نتوانست و آثار بدگمانی را از وجنات خود ظاهر ساخت سید چون چنین دید از طهران ببلده حضرت عبدالعظیم یک فرسخی طهران رفت و در آنجا اقامت جست در آنجا نیز مردم دست از ملاقاتش برنداشتند و بر او گرد آمدند مشارالیه تقریباً هشت ماه در میان آنها خطابه میخواند و آنها را بر اصلاحات مملکتی ترغیب و تحریض مینمود کم کم نامش بلند شد و عقایدش

در اصلاحات مملکت ایران مشتهر گردید و مردم رفتار گرفته خواستند بیدار شوند پس امر سید بر ناصرالدینشاه گران آمد و بر استبداد و استقلال خود از او بوحشت افتاد هنگامیکه سید در بستر بیماری غنوده بود یانصد نفر سوار برای اخراج او بحضورت عبدالعظیم (ع) فرستاد و مشارالیه را باحالتی فجیع از صحن مطهر بیرون کشیده تحت الحفظ از ایران بمملکت عثمانی انتقال دادند مشارالیه چندیکه مریض بود در بصره اقامت جست و پس از بهبودی بلندن رفت انگلیسها نظر بسابقه معرفتیکه در حق او داشتند بخوبی پذیرفتندش و در مجامع علمی و سیاسی دعوتش بمنمودند مدت توقف در لندن را بیشتر در مباحث یلتیسکی ایران و سلوک ناصرالدینشاه و خرابیهاییکه در زمان سلطنت او بایران وارد آمده بود مذاکره نمود و اغلب انگلیسها را بخلع اواز سلطنت ایران ترغیب میکرد در خلال آن اوقات بتوسط رستم پاشا سفیر عثمانی مقیم لندن دعوت نامه از طرف سلطان عبدالحمید سید را باسلامبول دعوت نموده سید اشتغال باصلاح امور وطنی خود را بهانه نموده دعوت سلطانرا اجابت ننمود مجدداً با کمال اصرار و العاح و ترغیب و تحریم دعوتش نموده اینمرتبه حضور خود را باسلامبول بشرط معاودت تنگرافا بعرض سلطان رسانید و در سنه (۱۸۹۲) میلادی مطابق ۱۳۰۹ هجری بدان صوب حرکت نمود توجهات سلطانیه و تکریمات علما و رجال دیپلوماسی مدت چهار سال در آنجا اقامتش داد و در اینمدت بانهایت خوشی و احترام و اجلال زیستن نمود در اواخر سنه ۱۸۹۶ مرض سرطان در فک اسفلش بروز نمود و تا کردنش امتداد یافت و بهمان مرض سرای فانی را وداع گفت در نهم مارس ماه سنه (۱۸۹۷) میلادی مطابق سنه (۱۳۱۴) هجری جنازه اش را در مقبره ( شیخلمزار لفسی ) نزدیک نشان طاش دفن کردند رحمة الله علیه .

این بود آنچه که از عبارات فاضل معاصر جرجی زیدان ترجمه و انتقاد و در این تاریخ خود درج نمودیم پس از این فاضل معاصر در صفات شخصیه سید شرح مفصلی مینویسد که از موضوع ما خارجست و در یاره از آن در ذیل اماله و اعماله مینویسد قصد سید اتحاد مسلمانان و جمع آنان در حوزه یاددوات اسلامیه بود در تحت لواء خلافت عظمی اما آنچه بنده نگارنده از جناب آقای طباطبائی و حاج سیاح محلاتی وغیره درباره سید استعلام و استفسار نموده از اینقرار است سید جمال الدین ایرانی و از قریه اسدآباد همدان است .

قصه اسدآباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنکاورد است و اسدآباد از املاک مرحوم سلیمان خان صاحب اختیار است جمعیت اسدآباد تقریباً هشتصد خانوار و عده نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر میباشد .

پدر سید جمال الدین سید صفدر بیسواد و از سادات فقیر اسدآباد و شغلش رعیتی بود خانواده سید جمال الدین از خانواده های صحیح و از سادات عالی درجات حسینی و اتصال شجره این سلسله نجیبه بنخامس آل عبا حضرت امام حسین (ع) ثابت و معلوم است .

سید صفدر پسرش سید جمال الدین را در پنجسالگی بمکتب گذارده چون فصاحت و ذکاوتی خوب داشت در هشت سالگی از خواندن و نوشتن فارسی فارغ گردید زبان فارسی و ترکی را بخوبی میدانست در سن ده سالگی سید جمال الدین از پدرش قهر کرده بنهر همدان رفت و در مدرسه

تحصیل بود مدتی هم در اصفهان و مشهد مشغول تحصیل بود از آنجا بطرف افغانستان مسافرت نموده و در آنجا زبان انگلیسی را فرا گرفته بحسن خلق و فضل و دانش محبوب رجال دربار گردید چنانچه سابقاً ذکر شد خانه مسکونی سید امروز در اسدآباد معلومست طایفه و فامیلش راهمه کس میشناسند .

جناب آقا میرزا علی مجاهد همدانی که از موثقین است گوید من خواهر سید جمال را در چند سال قبل در اسدآباد ملاقات نمودم جناب علیخان امیر تومان پسر مرحوم صاحب اختیار بنگارنده گفت دو خواهرزاده دارد سید جمال الدین میرزا شریف و میرزا لطف الله که در اسدآباد موجود و مباشر آنجا میباشند و اینطایفه اباعن جد در اسدآباد مشغول رعیتی بوده و میباشند . و نیز گفت زمانیکه سید جمال الدین بطهران آمد ببلاقاتش رفتم و در مجلس مذاکره از فامیلش کردم سید تجاهل کرد و فرمود شنیدم اسدآبادی در نزدیک همدان است که اهالیش بسیار جاهل و عامیند . چون دانستم که تجاهل میکند لذا ساکت شدم .

جناب آقای طباطبائی فرمود که پسر عموی سید جمال الدین آقا سید هادی در مدرسه چاله حصار طهران تحصیل مینمود و سید از اهل اسدآباد است . طایفه صاحب اختیار میگویند سید کمال برادرزاده سید جمال الدین الیوم در اسدآباد است .

باری بودن سید جمال الدین از اهل اسدآباد بتواتر ثابت و مسموع گردید لکن سبب اینکه سید خود را بافغان نسبت داد وجدی در این امر داشت معلوم نبود تا اینکه در این ایام یکی از موثقین گفت از خود سید جمال الدین سبب را پرسیدم جناب آخوند ملا آقای طالقانی معروف بشیخ الرئیس نقل کرد از جناب آقا سید اسدالله خرقانی که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی و از بزرگانست شنیدم که گفت از سید جمال الدین سبب را پرسیدم جواب داد چون افغان در جائی گونسل ندارد من خود را بافغان نسبت دادم که از دست گونسل های ایرانی آسوده باشم و در هر شهر یککه میروم گرفتار گونسل نباشم .

جناب حاج سیاح محلاتی که از دوستان سید میباشد مذکور ساخت چون سید جمال الدین مقصد بزرگی داشت درباره ایران لذا خود را بافغان نسبت داد تا از صدمه و اذیت ناصرالدینشاه محفوظ بماند .

خادم و مصاحب سید که معروف بعارف افندی است ابوتراب نامیست از اهل ویدر زرنندساوه که برادرش خادم مدرسه چاله حصار است و مشهدی علی اکبر نام دارد و خود عارف افندی نوکر جناب آقا میرزا سید محمد طباطبائی بود در زمانیکه سید جمال الدین وارد طهران گردید ابوتراب مجذوب سید جمال شده از حضرت آقای طباطبائی اذن و مرخصی خواست و خود را بعنوان خادمی بسید بست و با سید مسافرت نمود و از تربیت و انقباس قدسیه سید نگذشت مدتی که بعارف افندی و مصاحب سید جمال الدین معروف گردید .

زمانی که سید جمال الدین عازم نجد بود به بوشهر وارد شده تلگرافی از طرف حاج احمدخان کیا به سرتیپ مسقطی پدید آمدن السلطنه حالیه از بوشهر خبر داد که سید وارد بوشهر شده است از طرف دوستان و هواخواهان سید تلگرافاً و کتباً اصرار در آمدن سید بایران شد در این اثنا ناصرالدینشاه

هم تلگراف بسید نمود و آمدنش را بطهران تقاضا کرد تا آنکه سید از راه شیراز و اصفهان وارد طهران شد در طهران درخانه مرحوم حاج محمد حسن امین‌الضرب منزل کرد ناصرالدین شاه نهایت احترام را ازسید نمود و مراعات مقامات عالیه سید را میکرد علماء و بزرگان و رجال دولت و خواص ملت اطراف سید را گرفتند سید بدون ملاحظه و مدافعته لیل و نهاراً سرّاً و جهاداً در بیداری ایرانیان یکوشید انجمنهای سری تشکیل یافت و اسرار نهفته گفته آمد .

مرحوم ذکاء الملك گفت وارد شدم بر سید و او را دریائی از علم و فضل دیدم و آن من البیان لسخراً در نطق و بیان سید پیدا بود هفت زبان را بخوبی تکلم میکرد فارسی ، ترکی همدانی ، ترکی اسلامی ، فرانسه ، روسی ، انگلیسی ، عربی ، افغانی و عبری را هم میدانست خلاصه گفت عالمی مانند سید قبل از آن و بعد از آن ندیدم .

مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار مدعی شد که با سید مباحثه علمی کند ولی از عهده اش بر نیامد و مغلوب گردید اگر چه شیخ مرحوم گفت سید جمال‌الدین خلط میبحث کرد لکن سید جمال‌الدین کسی نبود که در مباحثه بی انصافی کند. حکایت کرد مرا کسیکه او را عرضی نمود که هیبت سید شیخ را مبهوت کرد . مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه هم طرف مذاکره با سید شد ولی بعدی از سید مغلوب شد که کینه سید را همواره داشت .

بازی پادشاه ایران بر سید متغیر و خاطرش از او رنجیده اظهار بی میلیش را نسبت بسید ظاهر نمود چون سید بی میلی ناصرالدین شاه را در باره خود تفرس نمود لذا اجازه مسافرت خواسته بطرف روسیه مهاجرت نمود در سفر دویم ناصرالدین شاه در مونیخ پایتخت بافاریا (باویر) که جزو آلمانست سید را با ناصرالدین شاه ملاقاتی دست داد ناصرالدین شاه از سلوک با سید اظهار بی اطلاعی و تداوم کرد و اصرار بر آمدن سید بایران کرد تا سید را راضی نمود و پس از مراجعت شاه سید ورودش را بدوستانش اطلاع داد حاج سیاح میگوید من بتوسط میرزا رضایبغام دادم که اندی‌الورود بر امین‌السلطان وارد شود و منزل خود را خانه امین‌السلطان قرار دهد تا اینکه امین‌السلطان از سید در نزد شاه بد نگوید لکن سید قبول نکرد و بر حاج محمد حسن امین‌الضرب وارد گردید این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند مجالس سری بر پا شد امین‌السلطان شاه را ترسانید که عما قریب حوزه سلطنت ایران از هم خواهد پاشید شاه ناچار بحاج محمد حسن امین‌الضرب نوشت که عذر سید را بخوبی بخواند امین‌الدوله قبل از رسیدن دستخط با امین‌الضرب بسید اطلاع داد لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان کرد بزایوه حضرت عبدالعظیم و مدت هفت ماه و چند روز در زایوه مقدسه بدعوت خلق اشتغال داشت و مفاسد سلطنت استبدادی را بمردم رسانید مردم را آگاه کرد بحقوق خود و پیوسته میگفت من با ظالم و مظلوم هر دو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم مظلوم را برای اینکه قبول ظلم میکند و سبب جسارت و ظلم ظالم میشود .

از آنجاییکه باید ادعایش را برهانی تکذیب نماید خودش مظلوم واقع شد چه امین‌السلطان در مقام تخویف ناصرالدین شاه بر آمد و ازسید سعایت نمود و بشاه عرض کرد عما قریب دوات ایران را جمهوری خواهد نمود دوستان سید هم در مجالس علناً مطالب سید را ذکر مینمودند تا آنکه پادشاه ایران

در مقام نقض قول خود بر آمد دستخط تبعید سید را از ایران صادر فرمود یا نصد سوار مأمور حرکت دادن سید شدند حالت مأمورین دیوانی در آنوقت معلوم بود که چگونه در خانه سید ریختند و بیچاره را که در حالت مرض و در بستر افتاده بود کشیدند و فرصت ندادند زیر جامه خود را پیوشد با اینحال مرض زنجیر بگردنش انداختند و او را سوار یابو کردند چون از شدت مرض روی اسب خودداری نمیتوانست لذا پاهایش را با طناب بزیر شکم اسب بستند و با اینحال سید را روانه کرمانشاه کردند حاج محمد حسن امین‌الضرب پول و لباس و لوازم سفر برایش روانه داشت و پولی هم برای رئیس سوارها فرستاد که با سید بدرفتاری نمایند و به کرمانشاه بحسام‌الملک حاکم و حاج آقا حسن و کیل‌الدوله کرمانشاه سفارشنامه نوشتند بحسام‌الملک اگر چه با سید بدرفتاری ننمود لیکن سید را ممانعت نمود از مراد و مردم را از معاشرت او نیز افتخار برادرزن خود را نگهبان یا سجان سید قرار داد اما و کیل‌الدوله از همراهی سید و معاونت او دریغ و مضایقه نکرد پس از چندی سید را محترماً روانه بغداد داشت در بغداد نقیب و والی بغداد مقدمش را مغتنم داشته و ایضاً حاج عبدالصمد اصفهانی معروف بهمدانی کلبه از لوازم احترام فروگذار نکردند سید بجهاتی روانه بصره گردید و در آنجا توقف نمود تا مرضش بهبودی یافت از آنجا به هندوستان و از آنجا بلندن مسافرت فرمود در لندن با اندازه محترم و معزز بود که در مجالس سیاسی دعوتش مینمودند .

سلطان عثمانی عبدالحمید خان کتبا و تلگرافاً او را باسلامبول دعوت نمود و بچندی اصرار و ابرام کرد تا سید بسمت اسلامبول حرکت فرمود و در اسلامبول بانهایت اعزاز و اکرام چندی بسربرد و با کالسکه سلطنتی حرکت میکرد علما و رجال سیاسی پیوسته با او بودند مجالس سید را بسی مغتنم میداشتند تا آنکه بسلطان رسانیدند که سید با خدیو مصر عهد اتحاد و اتفافی بسته سلطان عبدالحمیدخان بر خود واستقلالش ترسید و هم قتل ناصرالدینشاه را باو نسبت دادند که میرزا محمد رضا در اسلامبول دستوری از سید گرفته و بطهران رفته و بمقصود نائل گشته سفیر ایران بمجمعی از سفراء کرده و بسید اظهار داشت که عمل میرزا رضا بتحریر شما است جواب داد که من نگفتم میرزا رضا ناصرالدینشاه را بکش بلکه گفتم ایران آباد نمیشود مگر بقطع ریشه شجره خبیثه استبداد در حالتی که جزئی درد گلو عارض سید گردید که طیب سلطان بر او وارد شد مرض سید اشتداد یافت جزئی کلی مزکوم شبیه بمسوم بفاصله چند ساعت گلو و دهن سید آماس کرده و در گذشت رحمة الله علیه .

هر چند امین‌السلطان صدراعظم ایران نهایت سعایت را در قتل و اعدام سید جمال‌الدین نمود لکن سفیر ایران علاء‌الملک بمساعجه گذرانید چه عرق سیادت سفیر و اطلاع بردوستان و هواخواهان سید باعث شد که سعی در نجاتش نماید لکن سعی او مثمر نگردید چه سید طرف سوء ظن دولت عثمانی واقع گردید و موقع رفع اتهام از خود نیافت .

اشخاصی که با مقاصد سید همراه شدند از علما مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی و جناب آقای طباطبائی از رجال دولت مرحوم امین‌الدوله و مرحوم مشیرالدوله از اعیان آقا میرزا نصرالله خان و برادرش آقا میرزا فرج‌الله خان از شعراء مرحوم ذکاء‌الملک از جریده‌نگاران مرحوم اعتمادالسلطنه

از اطبا دکتر مهدی خان و میرزا داودخان و میرزا عبدالله خراسانی از تجار مرحوم حاج محمدحسن امین‌الضرب و جمعی دیگر از کسبه مثل آقا میرزا علی اکبر ساعت ساز معروف بحکیم از ملاکین حاج میرزا آقای اریاب و حاج میرزا حسینعلی پسر مرحوم حاج عبدالعظیم هراتی حاج سیاح نیز از دوستان سید بود از قبیل میرزا رضا متجاور از پنجاه نفر بودند که در مجالس سید مات و میهوت و ساکت می نشستند و بخدمتش افتخار مینمودند . آقا میرزا حسن که الیوم در مطبعه آقاسید مرتضی است نیز در اداره سید آمد و رفتی داشت .

مقصود سید در ظاهر اتحاد دول اسلامی و اتفاق مسلمانان بود لیکن در معنی جمهوری و مشروطیت ایران را ساهی و جاهد بود . در مجالس علنی مفاصد استبداد و سلطنت استبداد را آشکار میفرمود و در محافل صری دوستان خود را تحریص و ترغیب مینمود بیداری مردم لکن پس از تبخیر و نفی از طهران دوستانش را وصیت میفرمود بکتمان و استتار مقصد چنانچه در یکی از مکاتیب خود بحضرت آقای طباطبائی چنین نوشته است .

### پاره از مکتوب سید به آقای طباطبائی

« لاصداقة الا باتحاد المشرب ولا قرابة الا بوحدة المارب و بعد ذلك ایس لك ان تقول مارایتك و مارایتنی » .

زمانی هم درمکه معظمه تشکیل انجمنی داد موسوم به ام‌القری و خیالش این بود نماینده های مسلمانان روی زمین را در این انجمن گرد آورد و برای مسلمانان روی زمین يك سلطان که یاد را اسلامبول یا در کوفه سکنی گیرد و يك اعلم که درمکه نشیند و تکالیف مسلمین از این مجلس برخیزد و پس از امضاء سلطان و اعلم منتشر گردد و سایر پادشاهان مسلمان با اسم امیرالامرائی موسوم و در تحت امر سلطان محکوم باشند سلطان عبدالحمیدخان این انجمن را بر انداخت بتوهم اینکه شاید انتخاب سلطان بر حسب قرعه قرار گیرد و بغیر او قرعه افتد . مدت دوام انجمن یکسال بود و نظامنامه آن طبع و بتمام بلدان فرستاده شد اجراء این انجمن معدوم و یا در زوایای خفاجان دادند فتنه عرابی پاشا در مصر از نتایج این انجمن بود و عرابی پاشا از شاگردان سید بود .

اگرچه فاضل معاصر جرجی زیدان مینویسد از سید تالیف و تصنیفی دیده نشده است لیکن روزنامه عروة الوثقی و روزنامه جبل المتین اول و رساله فضایح الاستبداد و رساله در رد دهرین و طبعین و رساله در حقوق صفحات عالم را گرفته است .

نمیدانم علت چیست که فاضل سزبور مینویسد درباره سید (فقدنشأ قطباً من اقطاب الفلسفة و عاش رکنان السياسة ولكنه مات ولم يتم عملاً ولا الف کتاباً الخ) .

چند مکتوب از مکاتیب سید جمال الدین بدست نگارنده آمد یکی را در حالات آقای طباطبائی درج نمودیم و دیگری را هم که با آقای طباطبائی نوشته است چند فقرة آنرا ایضاً درج نمودیم سومی مکتوبیست که از حضرت عبدالعظیم بن ناصر الدین شاه نوشته است چهارم و پنجم دو مکتوب عربی است که بمرحوم آیه الله میرزای شیرازی و علماء ایران نوشته است .

## مستوب سید جمال الدین که در سفر ثانی ایران

### از حضرت عبدالعظیم بناصر الدینشاه نوشته

عرضه داشت بسده سینه عالیه و عتبه رفیعه سامیه اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه در (مونیک) وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی در زمره طرد بودم در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به (پترزبورغ) رفته پس از انجام آنها بایران پیام اعلیحضرت شاهنشاه اقام الله به دفاعه المدين استحسان فرمودند در شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم باین عاجز مکالمه نمودند خلاصه اش آنکه اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست که ایشانرا بر جلس و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معانیت بر آیند چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالک و صاحب ملک نیستند و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست دیگر آنکه مسئله کارون و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است نهایت اینست که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود پترزبورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراه زمه و تبرئه بر ساحت ایشانرا بنمایم و تبدیل افکار فاسده و وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشانرا درباره دولت روس مسجل کنم ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به (مسیو کیرس) رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان (ویلنکالی) و (زینوویب) شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئله کارون و بانک و معادن را حل نموده بحالت سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام میدانستم به پترزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم مشرب میدانستم چون ژنرال (ابرو جف) در حریه و ژنرال (دیختر) در وزارت دربار و ژنرال (اعناتیف) سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودیکف) که از خواتین ناقد الکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که مابین روس و انگلیس است میکوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با مسیو (کیرس) و با مستشارهای ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً در این سعی نمودم که باده و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خود ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که علی الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله بر آید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منح و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در ترک و اراضی ترکمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ایشان مینمودم چون دانستم که اینمطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرونشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظم را پیش نهاده گفتم وزیر اعظم بنفس خود در مونیک بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانک و معادن را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلو این مطلب اینقدر که ممکن بود



در تبرئه ذمه جناب وزیر اعظم و حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره هم این مطالب را از پترسبورغ بایشان نوشتم مسبو کپرس و مستشارهای ایشان پس از آنکه مکرراً از حسن مقاصد و نیات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و بامیر اطور حاصل مشورت خود را عرضه نمایم بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاهاً خواهیم گفت که بنهج جواب جناب وزیر اعظم برسانید البته اگر این مسئله بنهجی حل شود که موجب محاصره در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است.

پس از چندین بار مشورت دو مسلك پلتیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده بمن گفتند که اگر جناب وزیر اعظم میخواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلتیک خود را بر آندو مسلك معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بلاغرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتنهائی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی بدولت اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون بطهران رسیدم خارج شهر توقف نموده جناب وزیر اعظم اطلاع داده جناب ایشان خانه حاج محمد حسن امین الضرب را معین نمودند که در آنجا فرود آییم و نعل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار آنهم بعد از یکماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نویده های ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیر اعظم هیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترسبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوال پرسی فرستادم و عده ملاقات مفصل میدادند چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیر اعظم استفسار نشده است و سبب را هم نمیدانم در وقتیکه اهل جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با همه آن محاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پترسبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاحظه بازی و اهانت و تحقیر و با خود حیلله سیاسیه مقصود کشف افکار طرف مقابلست (کاش سؤال میشد و کشف افکار طرف مقابل میگردد) شمرده بسفارت خود در دارالخلافه طهران تلگراف نمودند که سید جمال الدین از طرف وزیر اعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر اعظم میخواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی با سفارت روس در طهران یا با سفارت ایران در پترسبورغ مکالمه نمایند و سید جمال الدین که بنهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست (لاحول و لا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده بر جوع فتهقرا بنقطه اولی برگشت (شکفت) عقده حل کرده را دوباره محکم کردن (شکفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج اینگونه حرکات را بخرد خدا داد دیپلوماسی از هر کس بهتر میدانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسین جهان بجای آنکه تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف نمودند و جوابهای ایشانرا استماع

نکردند ( بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند ) و من ایشانرا به پترزبورغ نفرستادم ( انالله و انا الیه راجعون ) اینک لب معکوس اینک فکر عقیم اینک نتیجه فاسد با این مسلک چگونه توان راه اخطار را بست و از مهالك دوری جست ( بلا سبب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تم مگر بقدرت کامله خود ما را از آثار وخیمه این حرکات حفظ کند ..... ) واعجب از اینواقعه اینست پس از آنکه وعد احترامات وستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم حاج محمد حسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی اینست که این عاجز طهراترا ترك نموده مجاور مقابر شهرقم بشوم هرچه در خیابای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم . آیا بجهت آن بود که دولت روس را براهین ووسائط دعوت بمسلك ومواده دولت ایران نموده - یا برای آنست که بخواهش وزیر اعظم به پترزبورغ رفته در تبرئه ذمه وحسن مقاصد ایشان بادولت روس کوشیدم - یا بدینجهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوه کد و جد بدست آوردم - اگرچه بر مجرب ندامت رواست آنچه بپاداش مهمانی اول بعن گذشت مرا کافی بود که دگر خیال ایرانرا نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع دیگر این چه نقش است که باز ژانخایان گوازه پسند بالله علیکم اگر خدا نخواست ظهورات مرا از مسلک خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این مبدارد که ذهن وقاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت بجه صادر شود و اسئل الله تعالی ان ینصکم بالعدل و الحق و ینصركم بالحکمة و یشید دولتکم بقدرته و یحرمه عن کید الخائتین آمین .

### پاره از مکتوب سید جمال الدین که یکی از دوستان خود نوشته است

من در موقعی این نامه را بدوست عزیز خود مینویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات نه از گرفتاری متالم و نه از کشته شدن متوحش خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن . حبس برای آزادی نوع ، کشته میشوم برای زندگی قوم ولی افسوس میخورم از اینکه کشتهای خود را ندرویدم بآرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل مشرق را به بینم دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی از حلقوم امم مشرق بشنوم ایکاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم چه خوش بود تخمهای بارور مفید خود را در زمین شوره زار از سلطنت فاسد نمینمودم آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمر رسید هرچه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید در اینمدت هیچیک از تکالیف خیرخواهانه من بگوش سلاطین مشرق فرو نرفت همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت امیدواریهما بایرانم بودند اجر زحماتم را بفراش غضب حواله کردند با هزاران وعد و وعید به ترکیا احضارم کردند این نوع مغلول و مقهورم نمودند تا فل از اینکه انعدام صاحب نیت اسباب نیت نمیشود صفحه روزگار

حرف حق را ضبط میکند باری من از دوست گرامی خود خواهشمندم این آخرین نامه را بنظر دوستان عزیز و هم مسلکهای ایرانی من برسانید و زبانی بآنها بگوئید شما که میوه رسیده ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت بکمر زده اید از حبس و قتال نترسید از جهالت ایرانی خسته نشوید از حرکات مذبحخانه سلاطین متوحش نگردید بانهایت سرعت بکوشید با کمال چالاکی کوشش کنید طبیعت شما یار است و خالق طبیعت مددکار . سیل تجدد بسرعت بطرف مشرق جار بست بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدن است شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید نه بقلع و قمع اشخاص . شما تا قوه دارید در نسخ عاداتیکه میانه سعادت و ایرانی سد شدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات هر گاه بخواهید با اشخاص مانع شوید وقت شما تلف میگردد اگر بخواهید بصاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگرانرا بر خود جلب میکند . سعی کنید موانعی را که میانه الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمائید . گول عوام فریبانرا نخورید (انتهی)

## مکتوب سید جمال الدین بمرحوم

### حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم - حقا اقول : ان هذا الكتاب خطاب الى روح الشريعة المحمدية اينما وجدت ، وحيشما حلت ، وضراعة تعرضها الامة الى نفوس زاكية تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، كيفما نشأت ، وفي اي فطر نبغت ، الا وهم العلماء فاحببت عرضه على الكل وان كان عنوانه خاصا .

حبر الامة بارقة انوار الائمة ، دعامة عرش الدين ، و اللسان الناطق عن الشرع المبين جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي صان الله به حوزة الاسلام ورد كيد الزنادقة اللثام لقد خصك الله بالنبابة العظمى عن العجة الكبرى و اخنارك من العصابة الحققة و جعل بيدك ازمة سياسة الامة بالشريعة الغراء و حراسة حقوقها بها و صيانة قلوبها عن الزيغ والارتياب فيها و احال اليك من بين الانام ( و انت وارث الانبياء ) مهام امور تسعد بها الامة في دارها الدنيا و تحضى بالعقبى و وضع لك اريكة الرياسة العامة على الاقئدة و النهى اقامة لسعامة العدل و اثاره لمحجة الهدى و كتب عليك بما اولاك من السيادة على خلقه حفظ الحوزة و النود عنها و الشهادة دونها على سنن من مضى و ان الامة قاصبها و دانبها و حاضرها و بادبها و وضعها و عاليها قد اذعنت لك بهذه الرياسة السامية الربانية جانبية على الركب خارة على الاذقان تطمخ نفوسها اليك فيكل حادثة تعروها تطل بصائرنا عليك في كل مصيبة تمسها و هي ترى ان خيرها و سعدا منك و ان فوزها و نجاتها بك و ان امنها و امانها فيك .

فاذالمح منك غض طرف ، اونيت بجانبك لحظة ، و امهلتها و شانها لمحة ، ارتجفت افئدتها ، و اختلت مشاعرنا ، و انتكنت عقائدها ، و انهدمت دعائم ايمانها ، نعم لا برهان للعامه فيما دانوا ، الا استقامة الخاصة فيما امروا ، فان وهن هولاء في فريضة اوقعد بهم الضعف عن اماطة منكر ، لا عتورا و لك الظنون و الا وهام و نكص كل على عقبه مارقا من الدين القويم ، حائدا عن الصراط المستقيم .

و بعد هذا و ذاك و ذلك اقول ان الامة الايرانية بما دهمها من عراقيل الحوادث التي آذنت باستيلاء

الضلال على بيت الدين ، و تطاول الاجانب على حقوق المسلمين ، ووجوم الحجية الحق اياك اعنى عن القيام بناصرها وهو حامل الامانة ، والمسئول عنها يوم القيمة قد طارت نفوسها شعاعا وطاشت عقولها ، و تاهت افكارها ووقفت موقف الحيرة (وهى بين انكار واذعان و جحود و ايقان ) لا تهتدى سبيلا وهامت فى بيداء الهوا جس فى عتمة التوسوس ، ضالة عن رشدها لا تجد اليه دليلا واخذ القنوط بمجامع قلوبها و سدودنها ابواب رجائها ، وكادت ان تختار اياها من الضلالة على الهدى ، وتعرض عن محجة الحق و تتبع الهوى ، وان آحاد الامة لا يزالون يتسائلون شاخصة ابصارهم عن اسباب قضت على حجة الاسلام (اياك اعنى) بالسبات والسكوت، وحتم عليه ان يعطوى الكشح عن اقامة الدين على اساطينه ، واضطره الى ترك الشريعة واهلها ، الى ايدى زنادقة يلعبون بها كبقما يريدون و يحكمسون فيها بما يشاءون ، حتى ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قد كذبوا و ظنوا فى الحجية ظن السوء و حسبوا الامرا حيلة الحاذق ، و اسطورة المدق ، وذلك لانها ترى (وهو الواقع) ان لك الكلمة الجامعة ، والحجة الساطعة ، وان امرك فى الكل نافذ ، وليس لحكمك فى الامة منابذ ، و انك لو اردت تجمع احاد الامة بكلمة منك (وهى كلمة تنبثق من كيان الحق الى صدور اهله) فترهب بها عدو الله و عدوهم ، وتكف عنهم شر الزنادقة ، وتزبح ماحاق بهم من العنت والشقاء ، وتنشلهم من ضنك العيش الى ماهو ارغدوا هنى ، فيصير الدين باهله منيعا حريزا ، و الاسلام بحجته رقيق المقام عزيزا .

هذا هو الحق انك راس العصاية الحققة ، و انك لروح السارى فى آحاد الامة فلا يقوم لهم قائم الا بك ولا تجتمع كلمتهم الا عليك ، لو قت بالحق نهضوا جميعا ولهم الكلمة العليا ، ولو قعدت تبطلوا ، وصارت كلمتهم هى السفلى ، ولربما كان هذا السير والدوران حيسا فحس حبر الامة طرفه عن شئونهم ، و تركهم هملا بلا راع ، وهيجا بلا رادع ولا داع ، يقيم لهم عذرا فيما ارتابوا ، خصوصا لما راوا ان حجة الاسلام قدونى فيما اطبقت الامة خاصتها و عامتها على وجوبه ، و اجمعت على حظر الاتقا، فيه ، خشية لغوبه ، الا وهو حفظ حوزة الاسلام الذى به بعد الصيت و حسن الذكر و الشرف الدائم والسعادة التامة ، ومن يكون اليق بهذه واحرى بها ممن اصطفاه الله فى القرن الرابع عشر ، وجعله برهانا لدينه ، و حجة على البشر ،

ايها العبر الاعظم ، ان الملك قد وهنت سريرته ، فسأمت سيرته ، وضعفت مشاعره فقبحت سريرته ، وعجز عن سياسة البلاد ، وادارة مصالح العباد، فجعل زمام الامور كليها و جزئها بيد زنديق ائيم ، غشوم ثم بعد ذلك زعيم . . يسب الانبياء فى المحاضر جهرا ، ولا يندمن لشريعة الله امرا ، ولا يرى لروساء الدين و قرا ، يشتم العلماء ، ويقذف الاتقياء ، و يهين السادة الكرام ، و يعامل الوعاظ معاملة اللثام ، و انه بعد رجوعه من البلاد الافرنجية قد خلع العذار ، وتجاهر بشرب العتار ، وموالات الكفار ، ومعاداة الابرار ، هذه هى افعاله الخاصة فى نفسه . تم انه باع الجزء الاعظم من البلاد الايرانية ومنافعها لاعداء الدين - المعادن ، والسبل الموصلة اليها ، و الطرق الجامعة بينها وبين تخوم البلاد ، والغنائم التى تبنى على جوانب تلك المسالك الشاسعة التى تشعب الى جميع ارجاء المملكة وما يحيط بها من البساتين والحقول . . نهر الكارون والفنادق التى تنشأ على صفتيه الى المنبع وما يستتبعها من الخبائن والمروج ، والجادة من الاهواز الى طهران وما على اطرافها من العمارات والفنادق والبساتين و الحقول . . والتبناك وما يتبعه

من المراكز ومحلات الحرت ويوت المستحفظين والحاملين والبائعين انى وجدوا حيث نبت ، وحكر العنب للظهور و ماتستلزمه من الحوانيت والمعامل و المصانع فى جميع اقطار البلاد ، والصابون والشمع و السكر ولوازمها من المعامل ، والبانك (١) و ما ادراك ماالبانك هو اعطاه زمام الاهالى كلية يبدعوا الاسلام و استرقاقه لهم واستملاكه اياهم وتسليمهم له بالرياسة والسلطان .

ثم ان الخائن البليدارادان يرضى العامة بوامى برهانه فحقيق قائلا ان هذه معاهدات زمانية ، و مقاولات و قبة لاتطول مدتها ازيد من مائة سنة !! يالله من هذا البرهان الذى سؤله خرق الخائنين ، و عرض الجزء الباقي على الدولة الروسية حقا لسكوتها (لوسكتت) مرداب رشت ونهر الطبرستان والعبادة من نزلى الى الخراسان وما يتعلق بها من الدور والفنادق والعقول . . . ولكن الدولة الروسية شغقت بانفها و اعرضت عن قبول تلك الهدية، وهى عازمة على استملاك الخراسان والاستيلاء على آذربايجان و مازندران ان لم تنحل هذه المعاهدات ولم تنفسخ هذه المقاولات القاضية على تسليم المملكة تماما بيد ذلك العدو الالذ ، هذه هى النتيجة الاولى لسياسة هذا الخرق .

و بالجملة ان هذا المجرم قد عرض اقطاع البلاد الايرانية على الدول ببيع المزاد ، و انه يبيع ممالك الاسلام ودور محمد واله عليهم الصلوة والسلام للاجانب ولكنه لغسة طبعه ودنائة فطرته لا يبيعهما الا بقيمة زهيدة ودراهم معدودة ( نعم هكذا يكون اذا امتزجت اللثامة و الشريرة بالخيانة والسفاهة ) وانك ايها الحججة ان لم تقم بناصر هذه الامة ولم تجمع كلمتها و لم تنزعها بقوة الشرع من يد هذا الاثيم لاصعبت حوزة الاسلام تحت سلطة الاجانب (يعكفون فيها بما يشاؤون ويفعلون ما يريدون) و اذا فانتك هذه الفرصة ايها الحبر ووقع الامر وانت حى لما ابقيت ذكرا جميلا بعدك فى صحيفة العالم و اوراق التواريخ . . . وانت تعلم ان علماء الايران كافة والعامة باجمعهم ينتظرون منك ( وقد خرجت صدورهم وضافت قلوبهم ) كلمة واحدة ويرون سعادتهم بها ونجاتهم فيها . . . ومن خصه الله بقوة كيهنمه كيف يسوغ له ان يفرط فيها ويشركها سدى .

ثم اقول للحججة قول خبير بصير ان الدولة العثمانية تبجح بنهضتك على هذا الامر و تساعدك عليه لانها تعلم ان مداخلته الا فرنج فى الاقطار الايرانية والاستيلاء عليها تجلب الضرر الى بلادها الاحالة و ان وزراء الايران و امراءها كلهم يبتهجون بكلمة تنبص بها فى هذا الشأن لانهم باجمعهم يعافون هذا المستحدثات طبعاً ، ويستخطون من هذه المقاولات جبلة ، و يجدون بنهضك مجالاً لابطالها ، و فرصة لكف شر الشره الذى رضى بها وقضى عليها .

ثم ان العلماء وان كان كل صدع بالحق وجبه هذا الاخرق الخائن بسوء اعماله ولكن ردعهم لزور وزجرهم عن الجناية ونهرهم المجرمين ما قرت لسلسلة المعدات قراراً ، ولا جمعتها وحدة المقصد فى زمان واحد ، وهؤلاء لتمامتهم فى مدارج العلوم وتشاكلهم فى الرياسة و تساويهم فى الرتب غالباً عندا العامة لا ينجذب بعضهم الى بعض ولا يصير احد منهم لصقاً للآخر ولا يقع بينهم تأثير الجذب وتأثر الانجذاب حتى تتحقق هيئة وحدانية وقوة جامعة يمكن بهادفع الشر و صيانة الحوزة . كل يدور على محورة ، و كل يردع الزور وهو فى مركزه ، ( هذا هو سبب الضعف عن المقاومة وهذا هو سبب قوة المنكر والبغى ) . وانت وحدك ايها الحججة بما اوتيت من الدرجة السامية والمنزلة الرفيعة علة فعالة فى نفوسهم ، وقوة جامعة لقلوبهم ،

وبك تنضم القوى المتفرقة الشاردة ، وتلتئم القدر المتشقة الشاذة ، وان كلمة منك تأتي بوحدانية تامة يحق لها ان تدفع الشر المحقق بالبلاد ، وتحفظ حوزة الدين وتصون بيضة الاسلام . . . فالكل منك وبك واليك . . . وانت المسئول عن الكل عند الله وعند الناس .

ثم اقول ان العلماء والصلحاء في دفاعهم فرادى عن الدين وحوزته وقد قاسوا من ذاك العتل شدايد ماسبق منذ قرون لها مثيل ، وتحملوا الصيانة بلاد المسلمين عن الضياع و حفظ حقوقهم عن التالف كسل هوان وكل صنارو كل فضيحة .

ولاشك ان حبر الامة قد سمع ما فعله ادلاء الكفر واعوان الشرك بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فيض الله الدربندي وستسمع قريبا ما صنعه الجفاة الطغاة بالعالم المجتهد النقي البار الحاج السيد علي اكبر الشيرازي وستحيط علما بما فعله بحماة الملة والامة من قتل وضرب وكى وحبس . ومن جلتهم الشباب الصالح الميرزا محمد رضا الكرمانى الذى قتله ذلك المرتد فى الحبس . والفاضل الكامل البار حاج صياح والفاضل الاديب الميرزا فروغى والاريب النجيب الميرزا محمد عليخان والفاضل المتقن اعتماد السلطنة وغيرهم .

واما قصتى ، وما فعله ذاك الكنوذا الظلوم معي ، فما يفتت اكباد اهل الايمان ، ويقطع قلوب ذوالايقان . ويقضى بالدهشة على اهل الكفر وعباد الاوثان ، ان ذاك اللثيم امر بسجنى وانا متحصن بحضرة عبدالمعظم عم فى شدة المرض على الثلج الى دار الحكومة بهوان وصنارو فضيحة لا يمكن ان يتصور دونها فى الشناعة (هذا كله بعد النهب والغارة) (انالله واناليه راجعون) .

ثم حملنى زبائنته الاوغاد وانا مريض على برذون مسدلا فى فصل الشتاء وتراكم الثلوج والرياح الزمهريرية وساقنتنى جحفة من الفرسان الى خائقين وصحبني جمع من الشرط . . . ولقد كانت الوالى من قبل والتمس منه ان يعيدنى الى البصرة علما منه انه لو تر كنى ونفسى لايتك ايها الجبروت ثبت لك شأنه وشان الامة وشرحتك ما حاق ببلاد الاسلام من شر هذا الزنديق ، ودعوتك ايها الحجة الى عون الدين ، وحملتك على اغائة المسلمين . . . و كان على يقين انى لو اجتمعت بك لا يمكنه ان يبقى على دست وزارته الموسسة على خراب البلاد وهلاك العباد . واعلاء كلمة الكفر . . . وممازاده لو ما على لومه ودناثة على دنائته انه دفع الثورة العامة وتسكيننا لهياج الناس نسب تلك العصاة التى ساقتها غيرة الدين وحمية الوطن الى المدافعة عن حوزة الاسلام ، وحقوق الاهالى (بقدر الطاقة والامكان) الى الطائفة البابية . . . كما اشاع بين الناس اولاً (قطع الله لسانه) انى كنت محتون (وااسلاماه) ما هذا الضعف ؟ ما هذا الوهن ؟ كيف امكن ان صعلوكاذى النسب ، ووقدا خسيس الحسب ، قدران يبيع المسلمين وبلادهم بثمن بخس دراهم معدودة ويزدرى بالعلماء ويهين السلالة المصطفوية ويبهت السادة المرتضوية البهتان العظيم ، ولا يد قدرة نستاصل هذا الجذر الخبيث شفاء لغيظ المؤمنين ، وانتقام لال سيد المرسلين عليه واله الصلوة والسلام .

ثم لما رايت نفسى بعيدا عن تلك الحضرة العالية امسكت عن بث الشكوى . . . ولما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سيد على اكبر الى البصرة طلب منى ان اكتب الى الحبر الاعظم كتابا ابث فيه هذا الغوائل والحوادث والكوارث فبادرت اليه امتثالا ، وعلمت ان الله تعالى سبحانه يدك امرا ، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

(جمال الدين الحسينى)

## مكتوب سيد جمال الدين بعلماء ايران

بسم الله الرحمن الرحيم - حملة القرآن ، وحفظه الايمان ، ظهور الدين المتين ، و نصراء الشرع المبين ، جنود الله الغالبة في العالم ، حججه الدامنة لضلال الامم ، جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازى و جناب الحاج الميرزا حبيب الله الرشتى ، و جناب الحاج الميرزا ابي القاسم الكربلايى ، و جناب الحاج الميرزا جواد الآقا التبريزى ، و جناب الحاج السيد على اكبر الشيرازى ، و جناب الحاج الشيخ هادى النجم آبادى ، و جناب الميرزا حسن الآشتيانى ، و جناب السيد الطاهر الزكى صدر العلماء ، و جناب الحاج آقا محسن العرافى ، و جناب الحاج الشيخ محمد تقى الاصفهانى ، و جناب الحاج الملا محمد تقى البجنوردى ، و ساير هداة الامة و نواب الائمة ، من الاحبار العظام ، والعلماء الكرام ، اعز الله بهم الاسلام والمسلمين وارغم انوف الزنادقة المتجبرين ، آمين .

طالما تاقت الامم الافرنجية الى الاستيلاء على البلاد الايرانية حرصاً منها و شرها . ولكم سولت اليها امانيتها خدعا تمكنها من الولوج فى ارجائها وتمهد فيها سلطانها على عرة من اهلها تعاشياً من المقارعة التى تورث الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلما سنحت لها الفرص وقضت بها الفطرات . ولكنها علمت ان بلوغ الادب والعلماء فى عز سلطانهم ضرب من المحال لان القلوب تهوى اليهم طرا ، والناس جميعاً طوع يدهم ياتمرون كيفما امروا ، ويقومون حيثما قاموا ، لامرد لقضائهم ، ولادافع لحكمهم ، وانهم لا ينالون يدابون فى حفظ حوزة الاسلام لا تاخذهم فيه غفلة ، ولا تعروهم عزة ولا تميدبهم شهوة ، فغضبت وهى تتربص بهم الدوائر ، وتترقب الحوادث ، ايم الله انها قد اصابته فيمارات ، لان العامة لولا العلماء وعظيم مكانتهم فى النفوس لالتجات بطيب النفس الى الكفر واستظلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول الذليلة الجائرة الخرقى التى قد عدمت القوة وفقدت النصفة وانفتت المجاملة ، فلاحازت منها شرفاً ، ولاصانت بها نفسها حقاً ، ولا انشرح منها صدورها فرحاً .

ولذا كلما ضعفت قوة العلماء فى دولة من الدول الاسلامية وثبت عليها طائفة من الافرنج ومحت اسمها ، وطست رسمها .

ان سلاطين الهند وامراء ماوراء النهر جدت فى اذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله فى خلقه . . . وان الافغانين ما صانوا بلادهم عن اطماع الاجانب وما دفعوه هجمات الانكليز مرة بعد اخرى الا بقوة العلماء وقد كانت فى نصايها .

ولما تولى هذا الشاه (الجارية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجاً ويخفض شانهم ويقلل نفوذ كلمتهم حبا بالاستبداد بباطل او امره ونواهيته ، وحرصاً على توسيع دائرة ظلمه وجوره ، فطرد جمعاً من البلاد بهوان ونهت فرقة عن اقامة الشرع بصغار ، وجلب طائفة من اوطانها الى دار الجور والخرق (طهران) وقهرها على الاقامة فيها بذل فخلاله الجوف قهر العباد و اباد البلاد وتقلب فى اطوار الفضائح وتجاهر بانواع الشنائع وصرف فى اهوائه الدنية وملاذه البهيمية مامصه من دماء الفقراء والمساكين عصراً وترح من دعوى الايتام فهرا (يا للاسلام)

فاذا اشتد جنونه بجميع فنونه فاستوزر و غدا خسيساً ليس له دين يردعه ولا عقل يزجره ولا شرف

نفس يمنعه ، وهذا المارق ما قعد على دسته الاوقام بابادة الدين ومعادات المسلمين وساقته دنائة الارومته ونزالة الجرنومة الى بيع البلاد الاسلامية بقيم زهيدة .

فحسبت الا فرنج ان الوقت قد حان لاستملاك الاقطار الايرانية بلا كفاح ولا قتال وزعمت ان العلماء الدين كانوا يذبون عن حوزة الاسلام قد زالت شوكتهم ونقد نفوذهم فهرع كل فاغرا فاه يبغى ان يسرط قطعة من تلك المملكة . فغار الحق وقضب على الباطل فدمغه فنجاب سماء وذل كل جبار عنيد .

اقول الحق انكم يا ايها القادة قد عظمت الاسلام بعزيمتكم واعليتم كلمته وملتتم القلوب من الرهبة والهيبة . وعلمت الاجانب طراً ان لكم سلطاناً لا يقاوم وقوة لا تدفع وكلمة لا ترد وانكم سياج البلاد وييدكم ازمة العباد ولكن قد عظمت الغضب الآن وجلت الرزية لان الشياطين قد تالت جبر اللكسر وحرصاً على الوصول الى الغاية وازمعت على اغراء ذلك المارق الاثيم على طرد العلماء كافة من البلاد . وابانت له ان انفاذا لاوامر انما هو بانقياد قواد الجيوش وان القواد لا يعصون للعلماء امراً ولا يرضون بهم شراً فيجب لاستتباب الحكومة استبدالهم بقواد الأفرنج . وارت لذلك البليد الخائن رياسة الشرطة وقيادة فوج القزاق نموذجاً (كنت واضرابه) وان ذلك الزنديق وزملاءه في الالحاد يجدون الآن في جلب قواد من الاجانب . والشاه لجنونه المطبق قد استحسن هذا واهتزبه طرباً . لعمر الله لقد تحالف الجنون والزندقة وتعاهد العتة والشرة على محق الدين واضمحلال الشريعة وتسليم دار الاسلام الى الاجانب بلامقارعة ولا مناقرة .

يا هداة الامة انكم لو اهلتم هذا الفرعون الذليل ونزسه وامهلتموه على سريو جنونه و ما اسرعتم بخلعه عن كرسي غيه لقضى الامر فمسر العلاج وتعذر التدارك .

انتم نصراء الله في الارض . ولقد تمحصت بالشرعية الالهية نفوسكم عن اهواء دنية تبعث على الشقاق وتدعو الى النفاق ويشس الشيطان بقذفات الحق عن تفريق كلمتكم . فانتم جميعاً يدواحدة يذود بها الله عن صياصي دينه الحصينة ويذب بقوتها القاهرة جنود الشرك واعوان الزندقة . وان الناس كافة (الا من قضى الله عليه بالخيبة والخسران) طوع امركم . فلو اعلنتم خلع هذا (الحارية) لاطاعكم الامير والحقيروادغن لحكمكم الغنى والفقر (ولقد شاهدتم في هذه الازمان عياناً فلاقيم برهاناً) خصوصاً وان الصدور قد حرجت و ان القلوب قد تنفطرت من هذه السلطة القاسية الحمقى التسي ما سدت ثغورها ولا جندت جنودها ولا صمرت بلادها ولا نشرت علومها ولا اعزت كلمة الاسلام ولا اراحت يوماً ما قلوب الانام بل دمرت واقوت وافترت واذلت ثم بعدضلت وارتدت و انها سحقت عظام المسلمين وعجنتها بدمائهم فعملت منها للبنات بنت بها قصور الشهواتها الدنية . هذه آثارها في هذه العدة المديدة والسنين العديدة تعسألها وتبت يداها .

واذا وقع الخلع (وتكفيه كلمة واحدة ينبص بها لسان الحق غيرة على دينه) فلا ريب ان الذنى يخلف هذا (الطاغية) لا يمكنه الحيدان عن اوامركم الالهية ولا يسعه الا الخضوع بعثبتكم عتية الشريعة المحمدية كيف لا وهويرى عياناً مالكم من القوة الربانية التي تقلبون بها الطغاة عن كرسي غيها . وان العامة متى سعدت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم ولماً وحامت حولكم هياماً وصارت جميعاً جند الله وحزباً لا وليائه العلماء .

ولقد وهم من ظن ان خلع هذا (الحارية) لا يمكن الا بهجمات العساكر وطلقات المدافع والقناير . ليس الامر كذلك . لان عقيدة ايمانية قد رسخت في العقول ، وتمكنت من النفوس ، وهي ان الراد على-



العلماء رادعلی اللہ (هدا هو الحق وعلیہ المذهب) فاذا اعلستم (یا حملة القرآن) حکم اللہ فی ہذا العاصب الخائر وانتم امرہ تم فی حرمة اطاعتہ لایعص الناس من حولہ فوفع الخلع بلا حدال ولا قتال .

ولقد اراکم اللہ فی ہذہ الايام اتماما لِحجہ ما اولاکم من القوة التامہ) والقدرۃ الکاملۃ ، وكان الدین فی قلوبہم ریح فی ریب مہا من قبل احدثت العوس بکلمۃ مکم علی ارقام ہذا العرعون الدلیل و ہامانہ الردل (مسئلۃ السناک) فحدث الامم من فوۃ ہذہ الکلمۃ وسرعۃ مودہا وبہت الندی کمر فوہ امہا اللہ علیکم لصاۃ الدین و حفظ حورہ الاسلام فہل یحور مکم امہالہا و ہل یسوع العریط فیہا؟  
حاشا م حاشا

فدان الوقت لاحیاء مراسم الدین ، واعرار المسلمین ، فاحلوا ہذا (الطاعۃ) فلان یعتککم ، ویہتک اعراصکم ، وینلم سناح دیکم لیس علیکم الا ان یعلوا علی رؤس الاشہاد حرمة اطاعتہ فاذا رری ہسہ دلیلا فریدا ہرمہ بطاہہ و ہرمہ حاشیہ ویندہ العسا کرو برجمہ الاصاعر

انکم ایہا العلماء والدین قاموا معکم لنا بدالین بعد الوم فی حطر عظیم فد اسرم فرین فرعون عصا الحق وحدثم انہ الحاریۃ مسف الشرع فہو سرہن فرصا ساعدہ علی الامقام شہاء لمسطہ ومرصاۃ لطینتہ الی فطرب علی الحق والنجاح فلا مہلوه ایاما ولا مکنوہ ان ہسہ زمانا اعلوا حدہ قبل اذمال حرہ

وحاشاکم ایہا الراستحون فی العلم ان رابوا فی حلع رجل سلطاہ عصب و افعالہ فسق و اوامرہ حور و انہ بعد ان مص دماء المسلمین و بہش عطاء المساکین و رکت الناس عراہ حفاۃ لا یملکون سنا حکم علیہ حورہ ان یملک الاحاب بلا راکات للاسلام عرا وللدن المذین حررا و ساقہ سورہ السعہ الی اعلا کلمہ الکفر والاسطلال بلواء السرک

م افول ان الورراء والامراء و عامۃ الاملی و کافہ العسا کرو انما ہذا الطاعنہ یضطرون مکم حینما (و قد فرغ صبرہم و عد حلدہم) کلمۃ واحدۃ حتی یحلوا ہذا العرعون الدلیل و رحو العباد من صبرہ و ہونوا حورہ الدین من سرہ فلان حل بہم العار و لایحس ہ اص والسلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ  
جمال الدن الحسنی

## احوال ان میرزا رضا کرمانی

میرزا رضا سر ملاحسن عقدائنتست و عقدا دہنت از واقع یرد حون ہررا رضا در کمال منولک سندہ و ہرندش ہر در کرمان ود لندا کرمانی محسوب مشود و در اوائل سن و حواش سرری بطهران کرد و کسال و حورده در طهران و ہف ہود و خدمت مرحوم سید جمال الدن رسندہ و محدود سند شد ہس از ہسند اولی سید ار طهران ہررا رضا در محالس ہد از شاہ مگہ مرحوم آقا سید عبدالرحیم معین البخارا صغہای کہ در کرمان موطن ہودہ و آن امام آمدہ ہود بصهران ہررا رضا را از طهران ہکرمان عودت دادہ زمان مراحت کرمان ہمان وضع پانچ حرکت مکرر ہمی مسکلم میسند بکلمایکہ احدی از اہل کرمان حرثت بکلم آن کلام را نداش ہمی میگفت چرا ہوں صدم میبکند و چرا ہوں چہ ہل و عرض خود را اردست میدہید جمع شوید و بگذارید حاکم شمارا سوار

شود نگذارند اموالشان را عارت کند دیگر میگفت در طهران که یا بخت است مردم میگویند میشوند ما شاه ملاقات می کنند پادشاه اسانست مثل شما معارض منظمین رسیدگی میکند دیوانه جانیه عدله دارد و آنچه حکومت یا احراء او بخواهد مل مردم را بر حق ندارند حاکم باید مالیات بگردد و نظم مملکت را بدهد حاکم حق ندارد دحیران رعیت را برود برود و صیبا منعی مرحوم حاج آقا ابوجعفر هم شد که ملک شور و که وقت برجامه است با حاره بدر من وده و باید در صرف من باشد آن مذاکرات و این ادعا با محبت و بلند از سید جمال الدین باعث شد که میرزا رضا را گرفته و چندی او را در حبس داشتند تا اسکة علما کرمان ار او وسط کرده و او را از حبس عتاب دادند این دفعه میرزا رضا بعنوان علم روانه طهران شده و در طهران آنچه بظلم بود کسی نداد او را برسد بلکه با سلطانه



کامران میرزا بر حسب خواهش آقا، الاخان معین نظام که این او آخر و کمال الدوله و بالاخره سردار افخم شده بود میرزا رضا را بحسب اذاعت آقا، الاخان در من مقام برای حوس آمد اصرار الدوله حاکم کرمان که میرزا رضا ار او م سگی بود این بخاره را عقده میکرد با اسکة این او آخر او را بحسب فروس فرساده حیات حاج سماح و حاج میرزا احمد کرمانی و بعد هر دیگر و ملت نسبت و دو ماه در زندان فروس و چندی هم در انار ساهی با بهایت سحی عنوس و دند و در سر سوه مرحوم سید جمال الدین، ارادی بهر از اول تا مرحوم سدا کرد و پس از می سند جمال الدین و در من او اسلامبول میرزا رضا هم که از حبس رها شد رفت با اسلامبول و چون خدمت سند رسید ظلمات خود را بطریق عجز و لایه اظهار داشت

مرحوم سید در جوابش گفت می‌بایست که قبول ظلم نکنی اینکلام در میرزا رضا مؤثر افتاد و عرض کرد همین قدر رفع کسالتم بشود انتقام خود را میکشم و بس از رفع خستگی مراجعت کرد بپهران و در حضرت عبدالعظیم در بالاخانه که میان صحن و مدرسه است منزل گرفته و بشغل جراحی خود را معرفی نموده و ضمناً امنیت خواستن را بهانه خویش نموده بهریک از بزرگان که میرسید اظهار مینمود که توسط کنید و تحصیل امنیت برایم بنمائید یکرزبنده نگارنده با مرحوم و کیل الممالک کرمانی او را ملاقات نموده از حال او چیزی استنباط نکردیم تا اینکه در روز جمعه ۱۷ ذی القعدة سنه (۱۳۱۳) ناصرالدینشاه را که تازه میخواست شروع بجشن فرن پنجاه ساله خود نماید بیک گلوله تیر ششلوله کشت بنده نگارنده با جناب آقا سید محمد کرمانی اتفاقاً در آنروز بیارت حضرت عبدالعظیم رفته بودیم جناب آقا سید محمد اصرار کرد که در بودن ناصرالدینشاه در حرم مطهر داخل بقعه مقدسه شویم که سلوک شاه را با مردم و رفتارش را در مقام عبادت ملاحظه کنیم بنده نگارنده گفت با این نهد مسافت وطی طریق را با پای پیاده سزاوار نیست که عمل خود را معشوش نائیم و باز یارت امری دیگر را توأم کنیم و نیت خود را خراب کرده خسر دنیا و الاخرة باینجهت رقتیم در مدرسه نشستیم و منتظر رفتن شاه شدیم که یک دفعه دیدیم درها را می‌بندند و میگویند شاه را تیر زده‌اند چون تا یک اندازه احتمال صدور این امر را از میرزا رضا می‌دادیم رقتیم دم منزل او که استعلامی کنیم شخصی فرانس آنجا ایستاده گفت آقایان زود بروید و در اینجا نمانید که برایتان خطر دارد باری فوراً از دور سلامی بحضرت عبدالعظیم داده و روانه شهر شدیم در بین راه کالسکه شاهی را دیدیم که با سوار زیادی بشهر می‌آوردند بفاصله بانصد قدم میرزا رضا را در درشکه سوار کرده متجاوزان بانصد نفر سوار اطراف او را گرفته می‌آوردند بشهر و میرزا رضا با نهایت قوت قلب و یک اطمینانی که از جبهه بیگانه‌ان مشهود میشد با اطراف خود مینگریست و نظاره مردم را میکرد گویا بلسان حال میگفت ای اهل ایران من بتکلیف خود عمل نمودم و درس خود را بشما تعلیم کردم بزودی فراگیرید آنرا در الواح صدور تکرار کنید تا در مقام امتحان درست امتحان بدهید.

باری ناصرالدین شاه در همانروز که روز جمعه ۱۷ ماه ذی القعدة سال (۱۳۱۳) بود از این

دارفانی برای جاوید شتافت.

مرحوم مظفرالدین شاه خیال کشتن میرزا رضا و قصاص آنرا نداشت کرارا گفته بود قصاص و کشتن میرزا رضا تشفی قلب من نیست من اگر بخواهم انتقام بکشم باید تمام اهل کرمانرا از دم تیغ انتقام بگذرانم نو کرهای شاه از اینکلام بی بردند باینکه مظفرالدینشاه از اهل کرمان متنفر است و باین جهت مدتی اهالی کرمان در انظار ذلیل و خوار بودند حتی آنکه بنده نگارنده در چند مجلس خود را خراسانی الاصل معرفی کردم.

از مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار طهران شنیدم که میگفت من باعلیحضرت مظفرالدینشاه گفتم چرا در کشتن میرزا رضا مسامحه دارید و کشتن او را چرا بتأخیر انداختید مظفرالدینشاه فرمود این شخص قابل کشتن نیست من جواب دادم اعلیحضرت از حق خود گذشتند و ما رعایا که فرزندان شاه سعید شهید هستیم تا قاتل پدر خود را بدار نینیم چشممان گریان خواهد بود مستدعی هستیم که میرزا رضا

را بعلت بدهید تا مردم گوشت بدن او را با دست و دندان بکنند مرحوم مظفرالدینشاه فرمود که آیا این طور کشتن موافق با شریعت و آیا قانون اسلام اجازه میدهد که اینطور کسیرا بقتل رسانند جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد برادرزاده شیخ مرحوم گفت این طور کشتن را قانون اسلام اجازه نداده است و انگهی باینطور و اینجور، چه در بین ورثه شاه سعید جمعی صغیر و غایب می باشند و انگهی عفو اعلیحضرت و تأخیر در قصاص را شاید همه کس بیستند چون مقصود مظفرالدین شاه طفره از کشتن بود جناب آقا شیخ محمد رضا ملتفت شده با شاه همراهی کرد ولی مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار یا ملتفت نشده یا بغرضی دیگر اصرار بر کشتن میرزا رضا میکرد تا شاه متغیر شده رو کرد باتابک میرزا علی اصغر خان امین السلطان و فرمود فردا بدهید سر این پسر را پیرند باری میرزا رضای کرمانی گمان میکرد شاید کسی پیدا شود و او را نجات دهد دیگر نمی دانست که تاملتی او را مورد لعن و طعن قرار خواهند داد که حتی بسر و زن و خواهرش مدتی در رنج و صدمه و مورد اذیت و طعن و زخم زبان مردم خواهند بود خلاصه از استنطاق میرزا رضا که درباره او بعمل آمد و میرزا ابوتراب خان نظم الدوله که رئیس نظمی بود و صورت استنطاق را بعد از مدتی نشر داد خیلی مطالب دست می آید فلذا صورت استنطاق میرزا رضا را در این مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان درج مینمائیم و هذا صورته .

صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی پسر ملاحسین عقدائی

که عجالتاً بدون صدمه و اذیت با زبان خوش تا ایتقدر

تقریرات کرده است و مسلم است بعد از صلوات لازمه

ممکن است مکانات ضمیر خود را بروز بدهد

سؤال - شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید .

جواب - روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم .

س - بحضرت عبدالعظیم کی وارد شدید .

ج - روز دویم شوال ۱۳۱۳

س - در راه کجاها توقف کردید .

ج - در بارفروش در کاروانسرای حاج سید حسین چهل و یک روز بواسطه بند بودن راه توقف کردم .

س - از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید .

ج - من بودم و شیخ ابوالقاسم .

س - شیخ ابوالقاسم کیست .

ج - برادر شیخ احمد روحی اهز کرمان سنس هیجده شغلش خیاطیست .

س - او با شما بچه خیال حرکت کرد .

ج - برای اینکه برود کرمان بعد از آنکه برادرش را با دو نفر دیگر میرزا آقاخان و حاج

میرزا حسنگان هستند در اسلامبول گرفته بایران بیاورند در طرابزون توقف دادند حالا نمیدانم آنجا هستند یا نه .

س - بعد از گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد .

ج - خیر برادرش را که گرفتند بخیال برادر دیگرش که وطنش آنجا است بسمت وطنش حرکت کرد برادرش شیخ مهدی پسر آخوند ملا محمد جعفر ( ته باغ لله ) ایست .

س - آن سه نفر را شما در اسلامبول که بودید بچه جرم و بچه نسبت گرفتند .

ج - علاء الملک سفیر از قرار معلوم فرضی با این سه نفر داشت بجهة اینکه بسا و اعتنائی نمیکردند چون اینها دونفرشان مدرس هستند چهار زبان میدانند در خانه مسلمان و ارمنی و فرنگی برای معلمی مرأوده میکنند . هر کس بخواهد تحصیل کند اینها بخانه او میروند گفتند اینها خبرچینی میکنند و در ایران مفسد بودند . باینجهات آنها را متهم کردند و گرفتند این تمهید ایندو نفر بود ولی حاج میرزا حسنگان بواسطه کافدهائی که گفتند بملاهای نجف و کاظمین نوشته است . و همچو گفتند که اینکاغذها بدست صدر اعظم آمده بود که آنها را بمقام خلافت جلب نموده بود بتوسط آقا سید جمال الدین و دستور العمل ایشان . غرض سفیر ایران این بوده که سبب شد کفرتاری آنها .

س - اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر دیگر هم داشتید و بعضی دستور العملها هم از طرف آقا سید جمال الدین بشما داده شده بود تفصیل آن چه چیز است .

ج - غیر از شیخ ابوالقاسم کسی با من نبوده است شاهد بر اینمطلب غلام رضا آدم کاشف - السلطنه است در قهوه خانه حاج محمد رضا که در باطومست و جمعی ایرانها آنجا هستند غلام رضا قبل از آمدن ما تقریباً ۲۰ الی ۲۵ روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد چون در راه باطوم نا باد کوبه چندیل خراب شده بود در قهوه خانه توقف کرده و مشغول خیاطی بود که ما رسیدیم و در بین راه از تفلیس باین طرف جوانی ارومیه برادری دارد صاحب منصب سوار بود و اسم خودش امیرخانست . میگفت برادرم در خانه علاء الدوله منزل دارد در راه آهن بما پیخورد باهم بودیم نا باد کوبه بنیخ ابوالقاسم با کشتی ( ستنوای ) از سمت ( ازون آمده ) آورده رفت که بمشق آباد و از خراسان بکمران برود و من و غلامرضا و آندونفر ایرانی دیگر که امیرخان و برادرش باشند از باد کوبه بمشهد سر و از آنجا بیار فروش وارد شدیم بعد از رسیدن توی کاروانسرا و گرفتن بار غلامرضا منزل انتظام الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش را برداشت و رفت بیباغ شاه منزل انتظام الدوله سه چهار روز بعد آمد در حالتی که لباس سفرشرا پوشیده با من مصافحه کرده روانه طهران شد و من در کاروانسرای حاج سید حسین منزل کردم و امیرخان هم بفاصله یکشب در بارفروش ماند و روانه طهران شد والسلام .

س - دستور العملی که میگویند از آنجا داشتید نگفتید .

ج - دستور العمل مخصوصی نداشتم الا اینکه حال سید واضحست که از چه قبیل گفتگو میکند پروائی ندارد . میگویند ظالم هستند از اینقبیل حرفها میزنند .

س - پس شما از کجا بخيال قتل شاه شهيد افتديد .

ج - از کجا نميخواهد . از کندها و بندها که بناحق کشيدم ، و چوبها که خوردم و شکم خود را پاره کردم از مصيبتها که در خانه نايب السلطنه و در امپريه و در قزوین و در انبار و باز در انبار بستم آمد چهار سال و چهار ماه در زنجير و کند بودم و حال آنکه بخيال خودم خير دولت و ملت را خواستم خدمت کردم . قبل از وقوع شورش تنها کوزه اينکه فضولي کرده بودم اطلاعات خودمرا دادم بعد از آنکه احضارم کردند .

س - کسيکه باشما غرض و عداوت شخصي نداشت در صورتیکه اين طور ميگوئيد خدمت کرده باشيد و از شما آنوقت علامت فساد و فتنه جوئي ديده نشده باشد جهتي نداشت که در ازاء خدمت بشما آنطور صدمات زده باشند پس معلومست که در همانوقت هم در شما آثار بعضي فتنه و فساد ديده بودند .

ج - الحال هم حاضرم بعد از اين خدمت که طرف مقابل حاضر شده آدم بيغرضي تحقيق نمايد که من عرايض صادفانه خودمرا محض حب وطن و ملت و دولت بعرض رساندم و ارباب غرض محض حسن خدمت و تحصيل مناصب و درجات و مواجب و نشان و تمجيد و غيره و . . . . بعکس بعرض رساندند الحال هم حاضرم براي تحقيق .

س - اين ارباب غرض کيها بودند .  
ج - شخص دست و نانجيب و بي اصل رذل غير لايق که قابل ميچيک از اين مراتب نبود آقای آقابالاخان و کيل الدوله ، و کثرت محبت حضرت والا آقای نايب السلطنه باو .



### ميرزا رضا گرھاني

س - و کيل الدوله ميگويد همان وقت با اسناد و کاغذجات مفسدانه که بر همه کس معلوم شد شما را گرفته است و اگر آنوقت شما را نگرفته بود بموجب استنطاقی که همانوقت بعمل آوردند اين خيال را از همانوقت شما داشتيد شايد همانوقت شما اين کار را کرده بوديد .

ج - پس در حضور و کيل الدوله معلوم خواهد شد .

س - پس در صورتیکه شما اقرار ميکنيد که تمام اينصدمات را و کيل الدوله براي تحصيل

شعونات و نایب السلطنه برای حب باو بشما وارد آورده اند شاه شهید چه تقصیر داشت منتها مطلب را اینطور حالی ایشان کردند شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که سبب ابتلاء شما شده بودند و يك مملکتی را یتیم نمیکردید .

ج - پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد هنوز امور را با شتاب کاری بعرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت و کیل الدوله ، آقای عزیز السلطان ، امین خاقان و این ارادل و او باش بی پدر و مادر هائیکه ثمره این شجره شده اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد . ( ماهی از سر گنده گردد فی ز دم ) اگر ظلمی میشد از بالا میشد .

س - در صورتیکه بقول شما این طور هم باشد در ماده شخصی شما و کیل الدوله و نایب السلطنه تقصیرشان بیشتر بود شاه شهید که معصوم نبود و از مغیبات هم خبر نداشت ، يك آدمی مثل نایب السلطنه که هم پسر شاه و هم نوکر بزرگ دولت مطلبی را بعرض میرساند خاصه با اسنادیکه از شما بدست آورده و بنظر شاه رسانده بودند برای شاه تردیدی باقی نماند آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیح نبود که ذکر کردید شما مرد منطقی حکیم مشرب هستید حواب را با برهان باید ادا کنید .

ج - اسناد من بدست نیامد الا اینکه در خانه و کیل الدوله با سه بایه و داغی در حضور دو نفر دیگر یکی والی و یکی هم سیدی که یکوقت محض تعرض بصدر اعظم صامه خود را برداشته بود و آنجا آنشب افطار مهمان بود و شاهد واقعه آنشب است که سند را بقهر و جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل هم سرا پیش نایب السلطنه بردند .

س - شما که آدم عاقلی هستید و میدانستید نباید همچو سندی داد بچه عنوان از شما سند گرفتند و چه گفتند .

ج - عنوان سند این بود . بعد از آنکه من بآنها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم حرف و همه است بلوا و شورش خواهند کرد برای مسئله تنباکو قبل از وقت علاج بکنید . بنایب السلطنه هم گفتم تو دلسوز پادشاهی ، تو پسر پادشاهی ، تو وارث پادشاهی گشتی دولت بسنگ خواهد خورد و این سقف بر تو پائین خواهد آمد . دور نیست خطری بسلطنت چندین هزار ساله ایران وارد شود يك دفعه این آفت اسلامیه از میان خواهد رفت آنوقت قسم خورد که من غرضی ندارم مقصود من اصلاح است تو يك کاغذ یا اینمضمون بنویس ،

که ای مؤمنین و ای مسلمین امتیاز تنباکو داده شد بانك ( تراموه ) در مقابل مسلمین براه خواهد افتاد ، امتیاز راه اهواز داده شد ، معادن داده شد ، قند سازی و کبریت سازی داده شد ، شراب سازی داده شد . ما مسلمانها بدست اجنبی خواهیم افتاد . رفته رفته دین از میان خواهد رفت . جالا که شاه ما بفکر ما نیست خودتان غیرت کنید و اتحاد نمائید همت کنید در صدد مدافعه بر آئید . تقریباً مضمون کاغذ همین است بمن دستور العمل داد و گفت همین مطالب را بنویس ما پشاه نشان خواهیم داد و میگوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم تا در صدد اصلاح بر آئیم . و نایب السلطنه هم

قسم خورد که از نوشتن این کاغذ برای تو خطری نیست بلکه فرض دولتست که در حق تو مواجب برقرار نماید و التفات کند. آنوقت از حضور نایب السلطنه که رفیقیم بخانه و کیل الدوله آنجا نوشته را بازهم بقهر و جبر و تهدید نوشتیم و قتیکه نوشته را از من گرفتند مثل این بود که دنیا را خدا بایشان داده است.

قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه بمیان آوردند سه پایه سربازی حاضر کردند که مرا لغت کنند سه پایه ببندند که رفقای را بگو مجلس تان کجا است رفقای کبست. هرچه گفتم چه مجلس چه رفیق من با همه مردم راه دارم از همه اقواهی شنیدم حالا کدام مسلمانرا گیر بدهم مجبورم کردند من دیدم حالا دیگر وقت جانبازیست و موقعست که جانم را اندای عرض و ناموس و جان مسلمانان بکنم چاقو و مقراض را که از شدت خوشی فراموش کرده بودند که توی قلمدان بگذارند در میان اطاق افتاده بود نگاه بچاقو کردم رجعلیخان ملتفت شد چاقو را برداشت مقراض پای بخاری افتاده بود والی که روی بقبله نشسته دعایم بخواند گفتم شما را بحق این قبله و بحق این دعائیکه میخوانید غرضتان چه چیز است در آن بین هم کاغذی از نایب السلطنه بآنها رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت رو گذاشتند والی گفت در این کاغذ نوشته که حکم شاه است که مجلس و رفقای خودتانرا حکماً بگوئید و الا این داغ و درفش حاضر است و تازیانه موجود است. من چون مقراض را پای بخاری دیدم بقصد اینکه خودم را بمقراض برسانم گفتم بفرمائید روی نخنده تا تفصیل را بشما عرض کنم داغ و درفش لازم نیست دست والی را گرفتم کشیدم بطرف بخاری خودم را بمقراض رساندم و شکم خود را یاره کردم خون سرازیر شد مابین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتم پس از آن مضطرب شدند بنای معالجه مرا گذاشتند زخم را بخیه زدند دنباله همان مجلس ست که چهار سال و نیم من بیچاره بیگناه را که بخیال خودم بدولت خدمت کرده‌ام از این محبس بآن محبس از طهران بقزوین از قزوین بانبار در زیر زنجیر مبتلا بودم در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهت در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم من (نوروز علیخان قلعه محمودی) سبزه علیخان میدان قلعه،

خ. ل. نایب السلطنه و آقابالاخان شده بودم.

س. - نوروز علیخان قلعه محمودی که بوده.

ج. - محمد اسمعیل خان و کیل الملك حاکم کرمان هر روزی برای خرج تراشی و اضافه مواجب و منصب يك پادشاه و يك نفر یاهی بدولت جعل میکرد و مدتها هم باسم نوروز علیخان قلعه محمودی دولت را مشغول کرده بود. هر وقت نایب السلطنه هم يك امتیاز نگرفته داشت مرا میگرفت هر وقت و کیل الدوله اضافه مواجب و منصب میخواست مرا میگرفت، عیالم طلاق گرفت، پسر هشت ساله‌ام خانه شاگردی رفت، بچه شیرخواره‌ام بسر راه افتاد. دفعه اول بعد از دو سال حبس که از قزوین ما را مراجعت دادند ده نفر ما را مرخص کردند و نفر از آن میان که بابی بودند یکی حاج ملا علی اکبر شمرزادی بود و دیگری حاج امین قرار شد بانبار ببرند چون یکی از آن بابیها مایه دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد او را مرخص کردند و مرا بجای او بانبار فرستادند. واضحست انسان از جان میرمیشود بعد از گذشتن از جان هر چه میخواهد میکند و قتیکه باسلامبول رفتیم در مجمع انسانهای



تمام خلق فدائی ایشان میشوند و سلطنتشان قوام خواهد گرفت و نام نیکشان در صفحه روزگار خواهد بود. و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد. و اما اگر ایشانهم همان مسلك و شیوه را پیش بگیرند این بار کج بمنزل نرسد. حالا وقتی است که بمحض تشریف آوردن بفرمایند و اعلان کنند که ای مردم حقیقه در این مدت بشما بد گذشته است و کار بشما سخت بوده است آن اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده است و بنای ما بر معدلت است و رعیت متفرقه را جمع کنند و امیدواری بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات با اطلاع ریش سفیدان از رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بدانند و در موعد مخصوص مالیات خودش را بیاورد بدهد. هی محصلی محصل نرود که يك تومان اصل را ده تومان فرع بگیرند و غیره و غیره و . . .

س - در صورتیکه واقعاً خیال شما خیر عامه بوده و برای رفع ظلم از تمام ملت ایشکار را کردید پس باید تصدیق بکنید باینکه اگر این مقاصد بدون خونریزی بعمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است. حالا ما می خواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفسد بر آئیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده باشد که از روی اطمینان مشغول ترتیب تازه بشویم در این صورت باید بدانیم اشخاصی که با شما متفق هستند کی هستند و حالشان چیست و این را هم شما بدانید که غیر از شخص شما که مرتکب این جنایت هستید یا کشته میشوید یا شاید چون خیالتان خیر عامه بوده است نجات یابید امروز دولت متعرض احدی نخواهد شد برای اینکه صلاح دولت نیست فقط می خواهیم بشناسیم اشخاصی که با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید یکوقت بمشاوره آنها محتاج بشویم .

ج - صحیح نکته میفرمائید من چنانچه بشما قول دادم بشرف و ناموس و انسانیت خودم قسم است که بشما دروغ نخواهم گفت هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیار هستند در میان علماء بسیار و در میان وزراء بسیار و در میان امراء بسیار و در میان تجار و کسبه بسیار و در جمیع طبقات بسیار هستند شما میدانید وقتیکه ( سید جمال الدین ) در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و هر طبقه چه در طهران چه در حضرت عبدالعظیم بزیارت و ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند چون هر چه میگفت لله و محض خیر عامه مردم بود همه کس مستفید و شیفته مقالات او شدند و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب یاشید مردم بیدار بودند هوشیار شدند حالا همه کس با من هم عقیده است ولی بخدای قادر متعال که خالق سید جمال الدین و همه مردم است قسم از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت سید هم در اسلامبول است هر کاری باو میتوانید بکنید. دلیلش هم واضح است که اگر همچو خیال بزرگی را من با احدی میگفتم حکماً منتشر میگردد و مقصود باطل میشد و انگهی تجربه کرده بودم که این مردم چه قدر سست عنصر و حب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتیکه گفتگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح اوضاع بود و ابداً خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود چقدر از این ملکهها و دولتها و سلطنتها که با قلم و قدم و درم هم عهد شده بودند و میگفتند تا همه جا حاضریم همین که دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه خود را کنار کشیدند منم با آنها گرفتاری اسم احدی را نگفتم چنانچه بجهت همین کتمان سراگر بعد از خلاصی يك دور میزدم مبالغی میتوانستم از آنها پول بگیرم ولی دیدم نامرد هستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم